

این که او میبخت و تو وحی میبری و غیر از این میبختی و بگو
 این شکر آن کرد و یعقوب در زین لنگان بود و قید در ملک و قاهر
 را وصیته کرد و چون وقت وضع حمل در رسید به تمام و لاجرم
 زود تر از پیش روی روزی هفتاد شد و مرا چیزی نبود اندر او را غسل
 نامی و نایوب در برداشت و بیاد و متواضع متوجه ارض کمان
 شد و چون بزین لنگان رسید از نایوب آوازی بر آید و مجمع اولاد
 ابراهیم آن آواز شنیدند و یعقوب با اولاد گشت بخدای ابراهیم
 سوگند و قید برین اسمعیل آنرا و نایوب آورد پس مجمع بر یعقوب
 با استقبال گنم و چون بهم رسیدند و بلبه کرد و بر کفند یعقوب
 یا قید چو شد که گون تو شکر گشته و ضعیف شد مرا در حق
 بر تو غلو کرد و با من گلب محصیه شد و میثاق تو طارنت
 قید بر بگویت و گنت هیچ دشمن بر من غلو نکرد و تو گلب هیچ محصیه
 شدم آمان تو مهر علیه الصلوة و السلام از پیشانی من مثل بر من زن
 شد یعقوب گنت آن زن از لولای است گنت نه عیب
 جمعیت است یعقوب گنت شرف مهر علیه الصلوة و السلام
 در آن باشد که حق عثمانه او را در جاری عیانت جاری کرد آن
 و در صحف ابراهیم یافته ام که تو مهر علیه الصلوة و السلام عجیب
 منت ترا صلاب بردان و ادحام زنان که از نسل شیش باشند
 جاری نمودم کرد و مخلط با نسل دیگر اولاد آدم نشود و توانستند

یاد که روش غاضب و ایدری آنرا و در ماه آسمان دیدم که لسان
 بود و بالیکه بشری نزول میکردند و دانستم که این سبب خروج
 نور مهر علیه الصلوة و السلام است پس قید تا نوبت تسلیم وی
 کرد و باز گشت و چون بحکم آمدند که عمل بوجود آنرا است
 و چون بعد باو غ میبند عهد و میثاق از وی بستند و عهدنامه
 بر آن نوشتند که این نود و از وی تا بابت وضع نکتد الا
 بحال در مطهرات و بعد از آن مرا باوه بشیر بر تو نگاه ممل
 الموت در صورت بروی جوان بروی شکست شد و سلام کرد
 و گنت یا قید از کافری آید قید در حال باوی گنت پس ملاک
 الموت اولاد تحسین کرد و گنت بیاتام مشورق با تو کم و گوش قید
 بگرفت و روح از گوش وی ترشح کرد و بیما از محل چمن آن برید
 غضب رفت و گنت پدر مرا قتل کردی ملک الموت گنت نکام
 این تا بگذرد مرده است و چون نظر بر پدر انداخت ملک الموت
 غایب شد و محل دانست که او ملک الموت بود و از اولاد
 اسمعیل شخصی حاضر گشتند و اولاد مرا با غسل و دفن کردند
 و محل بی پدر باند و حق عثمانه او را جایزه و پوش فرمود تا بزرگ
 شد و زنی از قوم خود سیده نام در نکاح آورد و او را پیشری
 آمد و نام وی گنت کرد و آن نود در پیشانی او با بان بود و رفت
 با او داشت و متابعه طریقه پدر آن خودی کرد و همیشه از وی